شهرآرا
روزنامه شهروندی امید و زندگی
۵شنبه
۰۹ بهمن ۱۳۹۹
۱۴جمادی‌الثانی ۱۴۴۲
شماره ۳۳۱۱
SHAHRARANEWS.IR
۱۵
شعر شعر

شعر را ساده نگیریم

علیرضا حیدری
عضو شورای سیاستگذاری شعر خراسان رضوی

شعر به‌همان اندازه که میراثی تاریخی و گنجینه‌ای فرهنگی است، برای بعضی‌ها ابزار تفنن است. بیش از دو دهه تجربه در مدیریت صفحه‌های ادبی روزنامه‌ها، برای من ثابت کرد به‌همان میزان که شاعران بنام برای گزینش شعرهای سره از ناسره‌شان وسواس داشتند، به‌طوری‌که در مواردی آنچه از شاعران بزرگ به‌دست ما رسیده است، گلچینی از اشعار آن‌هاست، برخی هم به‌سادگی، هر نوشته احساس‌آمیز(!) را شعر می‌نامند و خود را در شمار شاعران می‌دانند.

در آن دو دهه روزنامه‌نگاری تقریبا هر روز یک نفر با دفتر و دستک و پاره‌ورقی به روزنامه می‌آمد و با خواندن نوشته‌هایش ادعای شاعری می‌کرد و درخواست چاپ شعر داشت. جالب‌تر اینکه گاه برخی افراد تأییدیه چند نفر را هم پیوست شعرشان می‌کردند؛ این چند نفر گاهی دوست و رفیق و خواهر و برادر او بودند و گاهی هم متاسفانه معلم و فلان نویسنده و شاعر! بیشتر آن ورق‌پاره‌ها اصول اولیه و لازم شعر را هم نداشتند. خیلی‌ها با چیدن کلمه‌های پلکانی، مدعی سرایش شعر نو بودند که هیچ نیازی به آداب و ترتیبی، به‌تصورشان، نبود. فراموش نمی‌کنم که روزی شاعری(!) با سپاس‌نامه‌هایی آمد و گفت: «شعرهایم را چاپ کنید!» به لوح‌ها که نگاهی انداختم، همه مربوط به سازمان‌های بی‌ارتباط با شعر و ادب بودند که برای خوشایند آن‌ها چیزی سروده شده بود و آن‌ها هم بی‌آنکه از شعر و شاعری سر در بیاورند، لوح سپاسی تقدیم ایشان کرده بودند. تا اینجای ماجرا خیلی به ما ربطی نداشت؛ مشکل آنجا بود که این لوح‌ها سند شاعری او شده بود و دیگر نقد ما را هم برنمی‌تافت! روزی دیگر خانمی با کتابی شعر(!) آمد. بماند که آنچه در آن بود شعر بود یا نه. کتابش را نقد کردیم. روز بعد آن خانم چنان با اضطراب بر ما وارد شد که هراس داشتیم مبادا خدای‌ناکرده سکته کند! یک روز دیگر هم مادری با فرزندش آمد و گفت: «پسرم شاعر خوبی است؛ ما از شعرهای او لذت می‌بریم!» مادر به ما دستور داد از شعرهای(!) فرزندش برای افزایش شمارگان روزنامه استفاده کنیم! بیشتر این عزیزان کمترین آگاهی از اصول و فنون شعر و شاعری نداشتند. بیشتر آن‌ها حتی شاعران را به‌خوبی نمی‌شناختند و شعر نخوانده بودند. وقتی در برابر نقد قرار می‌گرفتند، به‌راحتی می‌گفتند: «شعر نو است!» تصورشان از شعر نو آزادی کامل بود. گاهی نمونه‌هایی می‌آوردند از فلان و بهمان شاعر که شعرشان کاملا شبیه شعر آن‌هاست.

فاجعه‌بارتر از این هم داریم. بی‌نظارتی فنی در حوزه نشر چنان است که برخی به چاپ شعر در نشریه هم اکتفا نمی‌کنند؛ همان شب اول ره صدساله را بی‌دغدغه می‌پیمایند و صاحب‌اثر می‌شوند. البته که نقدکردن این طایفه دیگر کار هر کسی نیست و دل شیر می‌خواهد! این اتفاق نامبارک در این روزگار در فضای مجازی فرصت تاخت‌وتاز پیدا کرده است و هر کسی با چیدن چند مصرع پراشکال یا نوشتن چند کلمه زیر هم خود را شاعر می‌پندارد و دعوی شاعری می‌کند. اصلا بهانه این یادداشت همین بود که صفحه‌ای در اینستاگرام از این ناشاعران دیدم و از روی خیرخواهی نکته‌ای گفتم که برآشفتند.

این‌ها را گفتم تا برسم به این مطلب که شعر را ساده نگیریم. این نکته نفی‌کننده توجه به استعداد شاعران نوجوان نیست؛ چنان‌که در همان تجربه بیست‌ساله دبیری صفحه ادبی روزنامه، نوجوانان و جوانان بسیاری اشعاری می‌آوردند که با وجود داشتن اشکالات فراوان، ذوق و استعداد شاعری در آن‌ها پیدا بود. جالب اینکه این دسته که اشعارشان بهتر بود، ادعایشان به شاعری هم کمتر بود.

به‌یاد سخن نظامی‌عروضی در «چهارمقاله» افتادم که می‌گوید یک شاعر و نویسنده باید بیش از ده‌هزار کلمه در حافظه داشته باشد و فلان تعداد شعر حفظ باشد، آن‌گاه دست به سرایش بزند (نقل به‌مضمون).

جستاری در نقد و بررسی آثار ترانه‌سرایان امروز

جنس نامرغوب در بازار ترانه

مهدی آخرتی
شاعر و منتقد ادبی

یکی از مشکلات ادبیات امروز فقدان نقد علمی و حرفه‌ای است. البته کمابیش در گوشه‌وکنار کتاب‌هایی منتشر می‌شود که به نقد ادبیات پرداخته‌اند یا در جلسه‌های ادبی نقدی دست‌وپاشکسته و تأثری انجام می‌شود، اما هنوز بسیار ناکافی می‌نماید. اوضاع وقتی وخیم‌تر می‌شود که سراغ «ترانه» می‌رویم. منظورم از «ترانه» شعر منظوم محاوره‌ای است که گاه با موسیقی همراه می‌شود و تشکیل یک بسته می‌دهند و گاه فقط روی کاغذ می‌ماند و خوانده نمی‌شود. به‌نظر من «ترانه» با «شعر محاوره» فرق‌هایی دارد؛ برای نمونه، شعری که از آمال و دغدغه‌های مردم برخیزد، عامیانه و ساده‌فهم باشد و کمتر از آرایه‌های بیانی و شگردهای زبانی استفاده کرده و قابلیت اجرا با موسیقی را داشته باشد «ترانه» است و شعری که فقط زبان محاوره دارد و خیلی عامیانه نیست و ترسی از استفاده از انواع آرایه‌های بیانی و تکنیک‌های زبانی ندارد، «شعر محاوره» است.

تصویر: Craig Frazier

بسته ترانه و موسیقی

ترانه‌های رایج امروز، نقاط قوت فراوانی همچون نزدیکی به زندگی، استفاده از کلمه‌ها و فضاهای امروزی، صمیمیت زبانی و... دارند، اما برای آنکه سخن به‌درازا نکشد، به نکاتی اشاره خواهم کرد که به‌نظرم نقاط ضعف ترانه امروز هستند. نخستین نکته این است که برخی دوستان «ترانه» و «شعر محاوره» را با هم اشتباه می‌گیرند. این اشتباه جایی بیشتر به‌دید می‌آید که قرار باشد ترانه با موسیقی همراه شود و طیف بزرگ‌تری از مخاطب را همراه خود کند. بنابراین بهتر است ترانه‌سرایان به خواننده‌ها «ترانه» تحویل دهند، نه «شعر محاوره»، زیرا بسیاری از مخاطبان موسیقی، مخاطبان حرفه‌ای ادبیات نیستند و ممکن است در فهم و هضم «شعر محاوره» کمی مشکل پیدا کنند. البته این سخن بدان معنا نیست که ترانه ضعیف رواج بدهیم، زیرا هنرمندان هستند که ذائقه مخاطب را قوی می‌کنند و باید از سرودن ترانه‌ها و محاوره‌های ضعیف خودداری کنند. مخاطب عام ادبیات امروز هم مخاطبی فهیم و باهوش است و نباید اثر هنری ضعیف به‌خوردش داد. یکی از راه‌هایی که مخاطب را به‌سوی شعر می‌کشاند، شنیدن ترانه‌های خوب از زبان خواننده‌های مشهور و محبوب است. با این حساب بگذاریم خواننده‌ها بیشتر «ترانه» بخوانند و «شعر محاوره» را برای خواندن در جلسات و چاپ کتاب‌ها استفاده کنیم.

نکته دیگر این است که باید پذیرفت در بسته موسیقی به‌همراه کلام، ارجحیت با ترانه است. منظورم از ارجحیت رتبه‌بندی هنری شعر و موسیقی و قیاس این دو با هم نیست. منظور این است که بهتر است ابتدا ترانه‌ای گفته شود و بعد برای آن موسیقی ساخته شود. هرچند از دیرودور «قول»ها و «سرود»ها و «تصنیف»ها فقط برای اجرا با موسیقی گفته می‌شده، اما به‌یقین وقتی شاعر مجبور نباشد برای ملودی خاصی ترانه‌ای بنویسد، دست بازتری در نوشتن ترانه دارد و می‌تواند وقت و انرژی و احساس خود را صرف زیباترشدن ترانه‌اش کند. بدیهی است که برای آهنگ‌ساز سخت است که برای شعری آهنگ مناسبی بسازد و اگر از انصاف دور نشویم، باید همین قضیه را از دید آهنگ‌سازان هم بررسی کنیم. آن‌ها نیز برآن‌اند که اگر اول ملودی را بسازند، تأثیرگذاری آهنگ بیشتر است تا روی ترانه ملودی بنویسند. راه‌حل این مشکل را می‌توانیم با رجوع به چهارپنج دهه پیش بیابیم. در آن دوران گاه ترانه‌سرایان و آهنگ‌سازان گروهی تشکیل می‌دادند و شاعر و آهنگ‌ساز با حسی مشترک هم‌زمان شروع به خلق اثر می‌کردند و با هم پیش می‌رفتند تا اثری با فضا و حسی مشترک به‌وجود بیاید. با این ترفند، کفه ترازو نه به‌سمت ترانه سنگینی می‌کرد و نه ملودی.

> در گذشته گاه ترانه‌سرایان و آهنگ‌سازان گروهی تشکیل می‌دادند و شاعر و آهنگ‌ساز با حسی مشترک هم‌زمان شروع به خلق اثر می‌کردند و با هم پیش می‌رفتند تا اثری با فضا و حسی مشترک به‌وجود بیاید

قافیه و ردیف در ترانه امروز

مشکل بزرگ‌تر در ترانه امروز، ضعف و سستی و سخیف‌بودن بسیاری از ترانه‌هاست که می‌شنویم یا می‌خوانیم. اینجاست که باید نوک پیکان نقد را به‌سوی متن ترانه هدف بگیریم. مشکل سستی و ضعف ترانه‌ها جایی بیشتر به‌چشم می‌خورد که برخی خوانندگان دست‌به‌قلم می‌شوند و متون سخیفی را به‌عنوان ترانه تحویل مخاطب می‌دهند. نگاهی به چنین متن‌هایی نشان می‌دهد که نخستین مشکل آن‌ها جایگاه «قافیه» است. برخی قافیه‌ها به‌وضوح خطاست و در جایگاه درستی به‌کار نرفته است. این‌گونه متن‌ها به‌روی ملودی گفته شده است، اما این دلیل خوبی برای به‌هم‌زدن نظم قافیه نیست. درست مثل شعر نیمایی که شاعر با چیره‌دستی و مهارت، قوافی را جایی به‌کار می‌برد که نظم و موسیقی شعر را فربه‌تر کند، در ترانه هم هارمونی و در کنار قافیه به ارتقای موسیقی شعر کمک کند، اما هرگز جای قافیه را پر نمی‌کند. اینکه ملودی می‌تواند همه بار موسیقی اثر را به‌دوش بکشد، ساده‌انگارانه است. اگر متن ترانه از منظر موسیقی کناری یا همان قافیه و ردیف، غنای کافی نداشته باشد، افزودن ملودی به آن مشکلی را حل نمی‌کند. مشکل بعدی حضور کم‌رنگ «ردیف» در ترانه امروز است. «ردیف» ابداع ما فارسی‌زبان‌هاست و در کنار قافیه هم غنای موسیقیایی بیشتری به اثر می‌دهد و هم موسیقی دیداری اثر را کمال می‌بخشد. بسیاری از ترانه‌سراهای امروز زحمت مردف‌کردن ترانه را به‌خود نمی‌دهند. سرودن شعر مقفی به‌خودی‌خود عیب نیست، اما اگر به رویه تبدیل شود، مشکل‌ساز خواهد بود و شیرینی هم‌افزایی موسیقیایی ردیف و قافیه را از مخاطب دریغ می‌کند.

> هرچند از دیرودور «قول»ها و «سرود»ها و «تصنیف»ها فقط برای اجرا با موسیقی گفته می‌شده، اما به‌یقین وقتی شاعر مجبور نباشد برای ملودی خاصی ترانه‌ای بنویسد، دست بازتری در نوشتن ترانه دارد

هماهنگی و جایگاه قوافی و تناسب آن‌ها با موسیقی اثر بسیار مهم است. مشکل وقتی بزرگ‌تر است که برخی ترانه‌ها بویی از قافیه نبرده‌اند. یکی از علت‌های کم‌اهمیت‌شدن جایگاه قافیه در ترانه امروز، باب‌شدن متن‌هایی است که برای موسیقی رپ گفته می‌شود و در بسیاری از آن‌ها قافیه به کناری نهاده شده است و گاه سجع‌ها و همسانی‌های ضعیف‌تر جای قافیه را گرفته‌اند. این تمهیدات می‌تواند دست بدهد. پافشاری برخی ترانه‌سراها که به فضای سنتی نزدیک هستند، برای رعایت کامل وزن عروضی در ترانه‌ها، صمیمیت زبان محاوره را از بین می‌برد و نقطه مقابل آن یعنی رعایت‌نکردن وزن عروضی و به‌کنارنهادن کامل عروض هم منجر به تولید آثار سخیف می‌شود. نکته دیگر آن است که برخی شاعران که عقیده دارند در ترانه باید عروض به‌شکل کامل رعایت شود، آثاری خلق می‌کنند که در آن‌ها برخی کلمات تلفظ معیار دارند و برخی محاوره! برهانی که به‌کار می‌برند نیز رعایت عروض است! هرجا کلمه‌ای در عروض نگنجد، آن را به‌شکل محاوره‌ای به‌کار می‌برند و هرجا مشکل عروضی وجود نداشت، کلمه را به‌شکل معیار به‌کار می‌برند. درحالی‌که به‌نظر می‌رسد برای اینکه در ترانه صمیمیت و شکل بومی زبان محاوره از بین نرود، باید کلمه‌ها را به‌همان شکل محاوره به‌کار ببریم.

> برخی ترانه‌سرایان پا از گلیم توصیفات سطحی درازتر می‌کنند و با محتواهای سخیف و دم‌دستی و و زبانی ضعیف و مبتذل، فاجعه‌ای رقم می‌زنند که متأسفانه آثارشان مجوز هم می‌گیرد و روانه بازار می‌شود

وزن عروضی در ترانه

مسئله «وزن عروضی» در ترانه بحثی درازدامن است و در این مجال نمی‌گنجد، اما اشاره‌ای کوتاه به آن لازم است. در ترانه‌هایی که برای ملودی گفته می‌شوند، رعایت ملودی مهم‌تر از رعایت عروض است و گاهی اگر این ترانه‌ها را روی کاغذ بخوانیم، فاقد موسیقی عروضی هستند. اما در شعرهای محاوره و ترانه‌هایی که برای موسیقی گفته نشده‌اند، رعایت وزن عروضی مهم است. البته ممکن است قسمت‌هایی از ترانه، وزن عروضی نداشته باشد. گاهی علت این ناهمخوانی عروضی، تفاوت کیفیت هجاها در زبان معیار و محاوره است. برای نمونه، کلمه «فیلم» در زبان معیار کشیده و سالم ادا می‌شود و هجای کشیده است، اما در محاوره به‌صورت مخفف و دم‌بریده تلفظ می‌شود و به‌شکل هجای بلند درمی‌آید. با همین الگو، هجاهای بلند در زبان محاوره نزدیک به هجاهای کوتاه تلفظ می‌شوند. همین باعث می‌شود که گاه هنگام خواندن ترانه‌ها احساس خلل در موسیقی عروضی به‌ما دست بدهد.

دوگانگی زبان در ترانه

مشکل دیگر ترانه‌های امروز، دوگانگی زبان است؛ چیزی که می‌توان آن را «اضطراب سبک» نامید، به این معنی که در برخی شعرهای محاوره و بسیاری از ترانه‌ها، کلمه‌ها و نحو محاوره در کنار کلمه‌ها و جمله‌های معیار به‌کار برده می‌شود. البته که این مشکل هم قدیمی است یعنی ریشه‌ای چندین‌ساله در ترانه دارد و هم در بیشتر موارد در ترانه‌هایی یافت می‌شود که برای ملودی ساخته شده‌اند. گاه ممکن است علت این دوگانگی زبانی، تعهد و علاقه شاعر به زبان معیار و حتی ادبیات کلاسیک باشد که خودآگاه یا ناخودآگاه به‌سمت زبان معیار و کلاسیک کشیده می‌شود، اما گاه ممکن است این «اضطراب سبک» ریشه در کم‌سوادی شاعر و آگاهی اندک او دربارهٔ زبان داشته باشد. علت هرچه باشد، نتیجه یکی است. این دوگانگی زبان جز ازبین‌رفتن هامونی و انسجام اثر هیچ پیامد دیگری ندارد.

ترانه‌سرایان جوان باید یادشان باشد که یک‌دستی متن را به‌هیچ بهانه‌ای مخدوش نکنند. بعید نیست شاعری با تمهیداتی بتواند در ترانه‌ای کلمه‌های امروزی و کهن را در کنار هم بیاورد، اما وقتی این دوگانگی از حد کلمه فراتر می‌رود و به‌سطح نحو و بافت زبان می‌رسد، اثبات اینکه تمهید بوده است و نه لغزش، دشوار می‌شود.

مضامین و محتوای سخیف و تکراری

علاوه بر مشکلات یادشده، مشکل همه‌گیر دیگری نیز در ترانه امروز دیده می‌شود و آن تکراری‌شدن محتوای ترانه‌هاست. عشق زمینی آن‌هم در نوع مدحی و فراقی، مضمون غالب ترانه‌های امروزی است. ترانه‌سرایان امروز نه‌تنها این زحمت را به‌خود نمی‌دهند که از مضامین دیگر استفاده کنند، بلکه تلاش نمی‌کنند که به محتوای عشق از زوایای دیگری بنگرند و به‌سراغ مدح و توصیف شمایل معشوق یا گله از جدایی معشوق نروند. محتوای ترانه امروز نیاز به مضامین و زاویه دید نو دارد. ترانه‌های اجتماعی بسیار کم‌رونق شده‌اند و شاید ما چنان‌که باید از درون خود به بیرون سفر نکرده‌ایم. تکرار مضمون عشق با بسامد بالا کار ترانه‌سرایان را سخت‌تر هم کرده است، زیرا مجبورند حرف تازه‌ای درباره عشق بزنند که بسیار دشوار است. عده‌ای هم که اهمیتی به گوش و چشم مخاطب نمی‌دهند، کار خودشان را می‌کنند و دوباره همان مضامین تکراری را می‌گویند؛ شکل زندگی امروز سبب شده است که روابط پوچ و بی‌هدف خودشان را به‌جای عشق به جوان‌ها قالب کنند و با ترانه‌های مبتذل باعث فرهنگ‌سازی‌های غلط شوند. در همین راستا گاه ترانه‌ها به‌تبع برخی روابط غلط امروزی از توصیف ظاهر معشوق فراتر نمی‌رود و فقط حول ظاهر معشوق می‌چرخد. برخی ترانه‌سرایان نیز پا از گلیم توصیفات سطحی درازتر می‌کنند و با محتواهای سخیف و دم‌دستی و زبانی ضعیف و مبتذل، فاجعه‌ای رقم می‌زنند که متأسفانه آثارشان مجوز هم می‌گیرد و به‌شکل آلبوم و کنسرت و گاه کتاب روانه بازار می‌شود. البته در این میان نباید نقش رسانه‌ها در انتشار این‌گونه آثار و پیش‌تر از آن بی‌دقتی در اعطای مجوز به آن‌ها از سوی نهادهای مسئول را نادیده گرفت.

مارکت ترانه

آخرین نکته مسئله «مارکت ترانه» و بازاری‌شدن هنر است. جایی از «تئودور آدورنو» خوانده‌ام که وقتی هنر فقط برای بازارتولید می‌شود کارش ساخته است! متأسفانه نبود فضای حرفه‌ای و درآمدزایی سالم در هنر امروز، ترانه‌سراها را به‌سوی «مارکت ترانه» سوق داده است. بازار ترانه نیز در اختیار عده‌ای خاص است که باندهایی را تشکیل داده‌اند و ترانه‌هایی را که سلیقه ضعیفشان نپسندد، به این بازار راه نمی‌دهند. این است که ما هر روز شاهد پخش ترانه‌هایی در رسانه‌ها هستیم که از لحاظ سطح ادبی نه‌تنها رقابتی با آثار هنری خوب ندارند، بلکه از زبان کوچه‌وبازار هم سطح ادبی پایین‌تری دارند. به‌تبع، بسیاری از ترانه‌سرایانی که قصد انتشار کتاب و تولید ترانه خوب داشته‌اند، به سرودن ترانه‌های سخیفی از این دست اکتفا می‌کنند به‌امید اینکه روزی به این «مارکت ترانه» راه یابند!

بوی کاغذ رنگی...

حسن سرداری

نمی‌خواد خیالاش یادش بره/محاله محالاش یادش بره
به فردا امیدش زیاده ولی/نمی‌تونه حالاش یادش بره
ازین روزگار عذاب‌آوره/که بی‌اعتماده که ناباوره
خیالش یه دنیای رؤیاییه/تو جیبش پر از قرص خواب‌آوره
دلش خواب می‌خواد خوابای خوب/یه مامان خوب و یه بابای خوب
یه خواهر برادر، دو تا دست گرم/کتابای قصه، کتابای خوب
اگه داره دستاش یخ می‌زنه/دلش مثل چشماش گرمه هنوز
چه مردونه له می‌کنه غصه رو/نگا کن رد پاش گرمه هنوز
نه مشتی به دیوار کوبیده و/نه شیشه شکونده نه تیپا زده
که شلاق خورده ولی زورشو/برای رسیدن به رؤیا زده
به دنیا امیدی نداره ولی/دلش خواسته خواباشو باور کنه
نگاهش به صبح بهاره هنوز/اگه این زمستونو هم سر کنه...

●●●

داود دلفراز

باد می‌تونه دنیا رو بگرده
بارون می‌تونه همه جا بباره
مرزا رو ما میون هم کشیدیم
زمین خودش که خط کشی نداره
خدای من، خدای تو، چه فرقی
می‌کنه وقتی که خدا یه دونه‌س؟
ما هممون یکی رو می‌پرستیم
خدای من، خدای تو، بهونه‌س!
می‌شد یه مورچه زیر چرخ تاکسی
می‌شد یه سوسک فاضلابی باشیم
درد تبرخوردنو خوب می‌فهمیم
اگه شکوفه‌ی گلابی باشیم
هر طرفی سرک کشیدنامون
قاعده‌ی طبیعتو شکسته
همش می‌خوایم جلوترو ببینیم
مثل نهنگی که به گل نشسته
تا کی باید به جون هم بیفتیم؟
یه ذره منطق تو سر شما نیست؟
وقتی درختا بیشتر از ما باشن
زمین فقط برای آدما نیست
باد می‌تونه دنیا رو بگرده
بارون می‌تونه همه جا بباره
مرزا رو ما میون هم کشیدیم
زمین خودش که خط کشی نداره...

●●●

ملیحه آخوندی

منو مچاله کن و/دوباره نامه بده/به خط نستعلیق
یه بار بشکنم و/یه بار ادامه بده/منو ادامه بده/منو ادامه بده
شبیه دلخوشی مجرمای حبس ابد
مث غم تو وداع و/نگاه آخر زائر که مونده رو گنبد/منو ادامه بده
تو که اذانشو گفتی، حالا اقامه بده
ادامه‌دادنمونو بیا ادامه بده
قدم نمی‌رسه که شونه‌تو ادامه بدم
که بوسه‌های روی گونه‌تو ادامه بدم
آهای شاخه‌ی شمشاد رخت و تور سفید!
بغل بگیر و برقصون آهای نور امید!
تو دل به این هیجانی که تو پاهامه بده
به‌جای دامن تورم منو ادامه بده
تویی نمونده فقط من ادامه‌دار شده
قطار رفته و رفتن ادامه‌دار شده
که فکرهای سرم فکر پوچی‌ان حالا
سه‌شنبه‌ها دیگه تعطیل رسمی‌ان حالا
امید و خاطره و صبر و انتظار... نشد
ادامه‌دار نشد، نه، ادامه دار نشد...

●●●

حمید سالاری

سخته تو غم خداتو گم نکنی/گریه‌ی بی‌صداتو گم نکنی
سخته وقتی کنار مادرتی/بی‌هوا دست‌وپاتو گم نکنی
من که تو زندگیم به‌جز تو و مرگ
چش‌به‌راه کسی نبودم که
من که تو زندگیم به‌جز پدرم
تو نگاه کسی نبودم که
خنده‌هامو فقط کنار خودم
گریه‌هامو فقط برای خودم
بچگی‌های قبل پیریمو
شعر خوندم تو دست‌وپای خودم
من که با آسمون روی سرم
گریه کردم بهارو فهمیدم
من که از قبرهای دور و برم
بی‌کسی خدا رو فهمیدم
تا کجا با خودم ادامه بدم
بغض سنگین سربه‌زیریمو؟
تا کجا تو خودم مچاله کنم
بی‌کسی‌های قبل پیریمو؟
قبل اینکه نگاتو بشناسم
با خدای خودم بزرگ شدم
پدرم دستمو گرفت اما
من رو پای خودم بزرگ شدم
قد کل مسافرای شمال
تو سرت شور و حال موندن نیست
قد کل خیابونای کویر
تو سرم حس و حال رفتن نیست
مثل سرمای خشک مشهد که
سوزشش مثل برف بی‌پیره
مثل انگشت‌های دستی که
از زمستون همیشه دلگیره
ساکت و سربه‌زیر و بی‌حرکت
قبل بارون ماه شهریور
گفته بودی که می‌ری و رفتی
نم‌نمک در پناه شهریور
گفته بودی که می‌ری و ای کاش
با خودت بغض‌هامو می‌بردی
من که خوبم ولی بهم آینه
پشت هم می‌گه کاش می‌مردی
مثل سرما که دست گم می‌شه
یا زمستون که برگ گم می‌شه
مادرم گفته بود از اول که
تو خدات قبل مرگ گم می‌شه
من نشستمه که زندگیمو بدم
تا خدام وقت مرگ پیدا شه
شاید این دفعه خواست تا آخر
تا ته زندگی خدام باشه
تا کجا با خودم ادامه بدم/بغض سنگین سربه‌زیریمو؟
تا کجا تو خودم مچاله کنم/بی‌کسی‌های قبل پیریمو؟